

تقاطع جنسیت و خانواده؛ فهم زنانه از ازدواج و زندگی خانوادگی

وحید قاسمی^۱، سمیه عرب خراسانی^{۲*}، علی ربانی خوراسگانی^۳

چکیده

بررسی رابطه میان جنسیت و نهاد خانواده، معنای زنانه از ازدواج و زندگی خانوادگی، در وضعیت تحولات حاضر، که با ازهم گسست فزاینده زندگی های تأهلی همراه است، بیانگر آن است که زنان در حال تجربه خروج از سایه و کشف هویتی جدید از خودند. مطالعه حاضر با مشارکت ۲۸ نفر از زنان تهرانی با سابقه حداقل یک بار ازدواج و جدایی با استفاده از روش داده بنیاد (رویکرد سیستماتیک) صورت گرفته است. زنان با تجربه جدایی واجد سه تجربه هستند که برای این مطالعه ضروری است: تصورات پیش از ازدواج، تجربه زیسته از زندگی تأهلی و تجربه جدایی. بررسی این تجربیات سه گانه بیانگر فرایندی از شکل گیری معنای ازدواج و زندگی خانوادگی است که از بازتعریف فضای زیست و ابعاد هویتی جدید حکایت دارد. زنان با درخواست توجه بیشتر به رابطه همسرانه و صمیمیت و با توجه به افزایش سرمایه اجتماعی و فرهنگی در مسیر حرکت به سمت تغییر فضای تک جنسیتی در عرصه خصوصی و عمومی اند. این امر به دلیل ناشناخته بودن مختصات و ابعاد آن از یک طرف، غفلت سنگین مردانه از توجه به تغییرات از طرف دیگر و در نهایت به دلیل نبود زبان مشترک سبب ابهام موقعیتی برای زنان و مردان شده است که نتیجه آن در زندگی های آشفته یا ازهم گسسته نمود دارد.

کلیدواژگان

ازدواج، جنسیت، زنان، داده بنیاد، معنا.

۱. استاد گروه علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان
 ۲. دانشجوی دکتری جامعه شناسی گروه علوم اجتماعی دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)
 ۳. دانشیار گروه علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان
- تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۳/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۱۴

v.ghasemi@ltr.ui.ac.ir

sohakhorasani@wrc.ir

a.rabbani@ltr.ui.ac.ir

بیان مسئله

رخداد برخی تحولات ذهنی (فردی) و عینی (ساختاری)، چون بازتعریف معنایی از کنش‌ها، هنجارها و الزامات اجتماعی، سبب شده است برخی از ازدواج‌ها پیش از آنکه تعهدی مادام‌العمر برای زندگی میان یک زن و مرد باشد به قمار شبیه باشند که در آن احتمال و انتظار موفقیت و شکست برابر است. شاهد مثال آن آمار فزاینده‌ای از جدایی‌هاست^۱ که تصمیم ورود به زندگی مشترک را دچار تردید جدی کرده است. نتیجه این امر افزایش سن ازدواج^۲ و حتی تصمیم به تأخیر ازدواج تا سنین نزدیک به میان‌سالی^۳ است. این امر نه تنها تأثیراتی در حوزه بهداشت فردی و جمعی دارد، بلکه تغییرات ساختاری را نیز به دنبال خواهد داشت.

توصیف و تبیین وضعیت حاضر، که سبب نگرانی‌های فزاینده برای داوطلبان ورود به نهاد ازدواج و زندگی خانوادگی شده است، از جنبه‌های گوناگون قابل‌بحث است؛ از آن جمله، بحث جنسیت و مناسباتی است که این ساختار با خود به نهاد خانواده وارد می‌کند. جنسیت ساختاری است که افراد را از بدو تولد وارد مسیرهای متفاوتی می‌کند. زنان و مردان در فرایند اجتماعی شدن متفاوت قرار می‌گیرند [۲۳، ص ۱۶۳] و تا بزرگسالی در این مسیر باقی می‌مانند [۳۱، ص ۱۴۳۸].

جنسیت در این تعبیر شامل و حامل دو دنیای متفاوت است. زنان و مردان با جنسیت‌های متناسب به آن‌ها در دو دنیای متفاوت زیست می‌کنند. زنان در دنیای زنانه و برای نقش‌های معهود آماده می‌شوند و مردان نیز در دنیای مردانه و نقش‌های مرتبط با آن. جنسیت و دو شخصیت متفاوت ناشی از آن با دو پیش‌زمینه متفاوت دو کیفیت متفاوت از زندگی را برای زنان و مردان ایجاد می‌کند. تأکید بر جداسازی جنسیت‌ها در فضاهای عمومی نیز بر شدت این تفاوت افزوده و نوعی بی‌خبری از وضعیت زنانگی و مردانگی در دو جنس ایجاد می‌کند [۲۸، ص ۲۳۱].

۱. سخنگوی سازمان ثبت‌احوال، از ثبت ۶۰۸ هزار و ۹۷۷ مورد ازدواج و ۱۷۴ هزار و ۵۹۷ واقعه طلاق در سال گذشته خبر داد.

<http://fararu.com/fa/news/355149>

۲. مدیرکل دفتر سلامت و جمعیت وزارت بهداشت میانگین سن ازدواج مردان و زنان در سال ۱۳۹۶ را به ترتیب ۲۷ و ۲۵ سال عنوان کرد.

<http://www.radiogoftogoo.ir/ChannelNewsDetailsBaztab/?m=170002&n=154460>

۳. مدیرکل دفتر آمار و اطلاعات جمعیتی سازمان ثبت‌احوال کشور در سال ۱۳۹۵ عمده سن ازدواج پسران را ۲۰ تا ۳۴ و عمده سن ازدواج دختران را ۱۶ تا ۲۹ سالگی اعلام کرد. تحت تأثیر تحولات حاضر، سن ازدواج برای پسران به بالای ۲۵ سال و در دختران به بالای ۳۰ سال رسیده است. در سال ۱۳۹۳، ۱۰/۴ درصد و در سال ۱۳۹۴، ۱۱/۶ درصد ازدواج پسران در سنین بالای ۳۵ سال صورت گرفت. همچنین در سال ۱۳۹۴، ۱۵/۹ درصد ازدواج دختران در سنین بالای ۳۰ سال بود.

<https://www.tasnimnews.com/fa/news/1395/02/21/1071512>

این دو جنس متفاوت در فضای ازدواج و زندگی خانوادگی با یکدیگر برخورد می‌کنند. هر یک با زبان خاص وابسته به جنسیت خود ماجراها و رخداد‌های زندگی را تعبیر می‌کنند و آن را از نظر خود تنها حقیقت موجود می‌شمارند. محققان معتقدند زنان و مردان با تربیت‌ها و تجربیات متفاوت، که سیستم کاملاً متمایزی را برای تنظیم اهداف و نقش‌ها ایجاد می‌کند، وارد ازدواج می‌شوند [۳۵، ص ۲۲]. با وجودی که جنس‌ها در فضای بین‌الذهانی مشترکی زندگی می‌کنند، به واسطه تفاوت ابزارها و امکانات جنسیتی تعابیر متفاوتی از موضوعات مشترک از جانب آنان صورت می‌گیرد که محل اختلاف آنان در زندگی خواهد بود [۲۰، ص ۷۱۵-۷۱۶]. در این فضای زیست و در وضعیت درک ناصحیح از یکدیگر و در نتیجه انتظارات و توقعات مبهم و غیرواقع‌بینانه [۹، ص ۴۵] از یکدیگر، زنان و مردان درگیر ماجرای می‌شوند که از قضا برای مدیریت آن هیچ‌گونه آموزش و آمادگی را فرانگرفته‌اند.

جنسیت در بستر ازدواج و ایجاد اختلافات خانوادگی نیز مؤثر است. تفاوت دو جنس سبب ایجاد داستان‌های متفاوت درباره ازدواج [۲۲، ص ۱۴۴۱] و این باور ریشه‌دار در زن و مرد می‌شود که شخصیت‌ها و نیازهای متفاوتی دارند. این مسئله باعث کاهش حساسیت نسبت به نیازهای طرف مقابل و عدم کفایت در حل مشکلات زناشویی می‌شود [۲۰، ص ۷۱۸]. بدین ترتیب، زنان و مردان به دلایل و تحت شرایط متفاوتی به ازدواج خود خاتمه می‌دهند. آنان تجربیات متفاوتی از زندگی خانوادگی دارند و بنابراین فرایند طلاق نیز برای آنان معنای متفاوتی خواهد داشت [۲۴، ص ۱۱۶۵-۱۱۷۵]. مطالعه حاضر در پی دریافت معنای جنسیتی از ازدواج با تمرکز بر زنان دارای حداقل یک‌بار تجربه ازدواج و جدایی و با استفاده از نظریه زمینه‌ای و رویکرد سیستماتیک اشتراوس و کروبین انجام گرفته است. در این مطالعه، به فرایند شکل‌گیری معنای ازدواج و زندگی خانوادگی پرداخته شده و در ضمن آن و به جهت رسیدن به الگوی نظری عوامل علی، شرایط ساختاری، زمینه، استراتژی و پیامدهای حاصل از این فرایند از منظر این گروه خاص از زنان بررسی شده است.

مرور نظری

وضعیت خانواده در دنیای جدید تحت تأثیر تحولات حاصل از مدرنیته تغییرات نسبتاً عمیقی را تجربه می‌کند. اگرچه اساس خانواده همچنان در سنت‌های دیرپا ریشه دارد، محتوا و قالب آن دچار تغییراتی شده است. در سیستم سنتی خانواده بر مبنای سلسله‌مراتب عمودی و جنسیت عامل تعیین‌کننده جایگاه‌ها و تکالیف بوده است. در این سلسله‌مراتب دومکانی، مردان در رأس هرم قدرت و زنان در درجه دوم اهمیت و اولویت قرار داشتند. فرزندان در این سیستم جایگاهی

ندارند و تا رسیدن به سن قانونی و ازدواج بی‌تشخص باقی می‌مانند. در صورت فعلی زندگی خانوادگی، جایگاه سلسله‌مراتب در خانواده کم‌رنگ شده و افراد تمایل دارند جایگاهی برابر، صرف‌نظر از جنس خود، داشته باشند. مردان در این وضعیت از جایگاه مدیریتی بی‌رقیب خود وارد وضعیتی می‌شوند که در آن صاحب یک رأی هستند. اگرچه این رأی در اغلب موارد همچنان دارای وزن و قدرت بیشتری از دیگر اعضای خانواده است، دیگر تنها رأی و تصمیم موجود نخواهد بود.

در وضعیت مدرنیته، که به‌نوعی افول سیطره سنت است، افراد فارغ از تقسیمات جنسیتی از پیش موجود، مسیر زندگی را تعریف و آغاز می‌کنند. در وضعیت سنت «سرنوشت مردان این بوده است که به سر کار روند تا بازنشسته شوند و زنان با همسری و مادری مشغول باشند. اکنون این نوع زندگی دچار تبدیلی شده است که اولریش بک^۱ آن را فردی‌سازی^۲ نامیده است. فردی‌سازی معطوف به تغییر در روابط، پیوندها و نظام‌های اعتقادی، سنتی و اجتماعی است که همواره در همه جزئیات زندگی افراد جامعه تعیین‌کننده بوده است» [۷، ص ۱۵]. زندگی اکنون در فضای مدرنیته رخ می‌دهد که خصوصیت آن «فرورفتن قطعیت و برآمدن فردیت‌ها و آغاز تغییر بنیان‌ها» [۴، ص ۹] است.

عصر جدید^۳ در خصوص زندگی خانوادگی از منظر زنان و مردان و بیشتر زنان، حوزه تصادم بین خانواده، صمیمیت و آزادی‌های فردی است. گسترش حقوق برابر و آزادی موانع پیگیری خواست‌های فردی را از میان برداشته است. ازدواج به مقدار زیادی براساس انتظارات سنتی اینک به نظامی فوق‌العاده باز با اشکال جدید مخاطره تبدیل شده است. تصمیم قاطع برای ازدواج کردن از اساس با قبل متفاوت است، زیرا «پیش از این هیچ‌گاه یک جامعه پر از طلاق و پر از ازدواج وجود نداشته است» [۲۱، ص ۱۰۵].

از دلایل این وضعیت پررنگ‌شدن نقش و جایگاه زنان در خانواده و مرکزیت‌یافتن روابط صمیمی میان زوجین است. تقسیم جنسیتی مرد نان‌آور- زن خانه‌دار سبب شد زنان خانه‌دار مادران تمام‌وقت و فرشته‌محبت^۴ شوند [۲۷، ص ۴۲]. این امر زمینه‌ساز گسترش فضای عاطفی به ماورای حوزه مادری و رسوخ آن به ارتباطات همسرانه شد. تلاش زنان در این حوزه با موفقیت همراه نبوده است، زیرا مردان در حوزه روابط صمیمانه رفتار برابری با زنان نداشتند. دلیل این امر را می‌توان در دنیای متفاوت زنان و مردان جست‌وجو کرد؛ جایی که زنان وظیفه تغذیه عاطفی مردان را دارند، اما مردان وظیفه متقابلی برای خود قائل نیستند. به نظر می‌رسد این تعارض بین زنان و مردان به دلیل پیش‌قدمی یک‌طرفه و باقی‌مانده دیگری در وضع پیشین

-
1. Ulrich Beck
 2. individualization
 3. new era
 4. angel of consolation

باشد [۲۴، ص ۱۴۷]. تأثیر درخواست‌های عاطفی در خانواده، علاوه بر افراد و نقش آن‌ها، تحول در مفهوم خانواده را نیز به همراه دارد؛ به نحوی که ازدواج را از یک «نهاد» به یک «رابطه همراهی (دوستانه)»^۱ و به پیوندی فردی^۲ تبدیل کرد که اساس آن بر رابطه ناب و رشد شخصی استوار است. کانیکان (۱۹۸۷)^۳ این روند را تغییر از نقش به شخص^۴ معنا می‌کند که در بستر اخلاق ابرازگرایی فردی^۵ رخ می‌دهد [۱۸، ص ۸۴۱].

تغییرات اتفاق افتاده در حوزه زندگی شخصی و خانوادگی زنان به نحوی است که امکان بازگشت به صورت پیشین خانواده هسته‌ای را غیرممکن^۶ کرده است. از دلایل آن می‌توان به عدم پذیرش نقش منفعلانه زنان برای نگاه‌داشت این مدل از زندگی دانست؛ زندگی‌هایی که براساس وابستگی زنان به مردان و تعریف خود ذیل شخصیت مردان تشکیل و حفظ می‌شد. زنان امروز کمتر عقیده دارند همسر کسی بودن بهتر از هیچ کس بودن است.^۷ زنان دیگر مشتاق دنیای مردان و منتظر اجازه ورود نیستند، بلکه خود را خارج از این سیستم تعریف و ترجمه می‌کنند. به دلیل افزایش آگاهی و امکان مشارکت‌های متعدد اجتماعی و فرهنگی و دستیابی به منابع اقتصادی ناشی از کار یا ارث و کسب امکانات، به طور کامل تابع شوهران نیستند [۱، ص ۱۴۳]، اما از طرف دیگر این امکانات هنوز آن‌چنان کافی نیست که استقلال آن‌ها را تضمین کند و بنابراین برای زنان دو راه حل باقی است: در زندگی با شرایط موجود بمانند یا از آن خارج شوند.

نظیر چنین وضعیتی را در جامعه ایرانی نیز شاهدیم. آزادارمکی معتقد است اگرچه جامعه ایرانی در موقعیت گذار از سنت به مدرنیته است، این امر مانع آن نیست که بروزات مدرنیته در جامعه ایرانی را دارای بستری کاملاً متفاوت از جوامع مدرن بدانیم [۱۳، ص ۵۸]. جوامع مدرن نیز خالی از سنت نیستند و فقط وزن سنت/ مدرنیته در میان آن‌ها و جوامع در حال گذار متفاوت است. نشانه چنین شباهتی را می‌توان در عوامل مشترکی دانست که سبب جدایی در خانواده است: خیانت، مشکلات اقتصادی با تأکید بر ناکامی نقش نان‌آوری مرد، خشونت، دخالت خانواده طرفین، مخالفت خانواده با همسر انتخابی، ناتوانی در تولیدمثل، سوءظن، عدم تعهد، اعتیاد و... [۱۵، ص ۶۱۲] و داشتن همسر دوم، بیکاری مرد، تغییر نگرش در مورد ازدواج، اشتغال و استقلال زنان، نگرش تحقیرآمیز به زنان، بی‌تفاوتی به شرایط یکدیگر، ایفانکردن وظایف زناشویی و... [۱۰، ص ۱۳۳].

بحث در خصوص خانواده در جامعه ایرانی و جامعه غربی (مدرن) در سیر تحول مشابهی قرار

1. from an institutions to companionship
2. individualized marriage
3. Cancian, 1987
4. from role to self
5. expressive individualism
6. irreversibility
7. Mrs. Somebody is better than Miss. nobody

دارد؛ چنان که پژوهش صادقی، جمشیدیها و لولآور نیز مؤید چنین برداشتی است. در این پژوهش نیز بر عناصر دگرگون شده در حوزه خانواده، چون ترجیح سامان سنتی خانواده از جانب مردان، تغییرات بنیادی ذهنی و عینی زنان در خصوص مسائل مربوط به حوزه زیست خصوصی و عمومی، تمایل نداشتن زنان به بازگشت خانواده به صورت سنتی آن و... اشاره شده است. به همین ترتیب، آزادارمکی در *تغییرات، چالش‌ها و آینده خانواده ایرانی* [۱، ص ۷۲]، سهیلا صادقی فسایی و عرفان منش در *گفتمان‌ها و خانواده ایرانی: جامعه‌شناسی الگوهای خانواده*، پس از مناقشه‌های مدرنیته در ایران در فصل هشتم [۱۰، ص ۱۱۷ و ۱۳۵-۱۴۹]، مرحوم قانع‌راد در *زوال پدرسالاری* (۱۳۹۶) در بخش مربوط به «تحولات نهاد خانواده در ایران معاصر، خانواده و آسیب‌های اجتماعی و چه بحران‌هایی خانواده را تهدید می‌کند»، ساروخانی در کتاب *طلاق؛ پژوهشی در شناخت واقعیت و عوامل آن* (۱۳۷۶) و *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی خانواده* (۱۳۸۹)، لیبی (۱۳۹۳) در خانواده در قرن بیست و یکم و در بررسی نظرات شش تن از جامعه‌شناسان ایرانی صاحب‌نظر در حوزه خانواده (آزادارمکی، سهیلا صادقی، سفیری، باقری، ساروخانی، شکر بیگی) و شکر بیگی در مدرن‌گرایی و سرمایه اجتماعی خانواده (۱۳۹۰) همگی بر تأثیرات مدرنیته بر خانواده ایرانی و تفاوت‌های جنسیتی در آن پرداخته و همگی متفق‌القول بر پیشتازی زنان در تغییر این وضعیت اذعان دارند؛ اگرچه در سنجش ارزشی پیامد حاصل از این پیشتازی و نحوه مدیریت و ارائه راهکار با یکدیگر اختلاف نظر دارند. جامعه ایرانی، همچون دیگر جوامع، تحت تأثیر بروزات عینی و ذهنی مدرنیته تنوع و تکثر در علایق و انتظارات، ایجاد سبک‌های مختلف زندگی، از دست رفتن خودکفایی اقتصادی خانواده، رشد وسایل ارتباط جمعی و رسانه‌ها، رشد آگاهی‌های فردی، هویت‌های متنوع، افزایش شک بنیادین و روحیه حسابگرانه [۱۰، ص ۲۷] قرار دارد. خانواده ایرانی به‌عنوان یکی از سه نهاد مهم در کنار دین و دولت [آزادارمکی، ۱۳۹۵] و همچون جامعه ایرانی مستقیم و یا عمیق‌تر از نهادهای دیگر [۱۰، ص ۱۱۷-۱۱۵] تحت تأثیر این تحولات قرار گرفته است. به این ترتیب، می‌توان وضعیت خانواده ایرانی را نیز در جنس‌محور بودن نهاد خانواده، تحولات عینی و ذهنی زنان در عرصه فردی و اجتماعی، آغاز فرایند دوجنسیتی شدن عرصه خصوصی و عمومی، تغییرات ذهنی و مصادیق عینی مرتبط در عرصه روابط میان زنان و مردان (دگردیسی صمیمیت^۱، پلاستیکی شدن رابطه جنسی [۲۱، ص ۱۳۹]^۲ و تولد رابطه ناب^۳) و تحولات ارزشی در حرکت از ارزش‌های مادی به نوع فرامادی آن مشاهده کرد.

1. intimacy transition
2. plastic relationships

پلاستیکی شدن رابطه جنسی به معنای امنیت رابطه جنسی از بیماری‌های آمیزشی و کاهش احتمال بارداری ناخواسته است.

3. pure relationship

مرور تجربی

۱. وجود تفاوت میان زنان و مردان در معنای ازدواج و زندگی خانوادگی

جمشیدیها، صادقی فسایی و لولآور (۱۳۹۲) در مقایسه خانواده سنتی و مدرن از منظر جنسیتی در پی توضیح پاسخ‌گویان زن به تأثیر مدرنیته بر نهاد خانواده اشاره دارند:

زنان، به‌ویژه زنان جوان، با اتخاذ مواضع تقریباً ضدسنتی موقعیت خود را با مادران سنتی خود کاملاً متفاوت ارزیابی کرده و خانواده امروز را دارای ویژگی‌هایی چون استقلال، عاملیت فردی، افقی شدن هرم قدرت، دگرگونی نقش‌های سنتی زن و شوهر، فردی شدن روابط درون خانواده و تأکید بر خواسته‌های شخصی، دموکراتیک شدن روابط و آزادی‌طلبی توصیف می‌کنند. آن‌ها مخالفت صریح و قاطعانه خود را با ساختار سنتی خانواده مبتنی بر پدرسالاری و حاکمیت ظالمانه مرد، سلطه‌پذیری و گذشت و ایثارگری زن (مادر)، تحمل اجباری (سوختن و ساختن) در جهت حفظ دوام و پایداری خانواده و توجیهات مذهبی آن‌ها اعلام نموده و در ادامه بر عاملیت خویش به‌عنوان فاعل آزاد، خودمختار، انتخابگر و مستقل تأکید می‌ورزند [۶، ص ۱۹۲].

این در حالی است که مردان بر «مسائلی چون بروز تناقض در نقش‌ها، به چالش کشیدن اقتدار مردانه، اختلال در روابط و فروگذاری امر خانه‌داری، مادری و همسری از سوی زنان» اشاره دارند که باعث می‌شود خانواده امروزی از جانب مردان امری متناقض‌نما تلقی شود. درحالی که «به نظر می‌رسد باقی‌ماندن در شرایط سنت و اقدام به گزینش از میان ویژگی‌های مدرن از منظر آقایان شرایط پایدارتر و مطلوب‌تری جهت تداوم زندگی خانوادگی فراهم می‌کند.» زنان از تغییرات مدرن استقبال می‌کنند. در وضعیتی که «از منظر آنان (مردان) وضعیت جدید به تزلزل و بی‌ثباتی موقعیت مردان در خانواده منجر شده و هویت تثبیت‌شده آنان را به چالش کشیده است» [همان، ۱۹۱]. زنان از این فرصت برای تشکیل هویت مستقل و جدید استقبال و استفاده می‌کنند.

شکرپیگی، احمدی و ابراهیمی‌منش (۱۳۹۵) در بررسی معنای زندگی زناشویی در ازدواج‌های ناموفق به تفاوت میان تصورات زنان پیش و پس از جدایی پرداخته‌اند. نتیجه پژوهش آنان بیانگر شکاف عمیق میان تصورات پیشین از مردان به‌عنوان شوهر، فلسفه زندگی و ازدواج اشاره دارد.

زنان همواره عشقی را تجسم می‌کرده‌اند که در دنیای واقعی کمتر مصداقی برای آن می‌توان یافت. آنان محبتی را در عمق وجود خویش از شوهر آینده تقاضا داشته‌اند که شاید در بهترین شرایط نیز مردی قادر به عرضه آن نخواهد بود. مصاحبه‌شوندگان ادعان کرده‌اند نه‌تنها در مورد شوهر آینده که حتی درباره ماهیت زندگی زناشویی و فلسفه ازدواج نیز به‌نوعی کج‌فهمی یا خلأ ذهنی مبتلا بوده‌اند [۸، ص ۸۳].

۲. وجود تفاوت در اختلافات دوران زندگی مشترک

باستانی، گلزاری و روشنی (۱۳۸۹) در بررسی طلاق عاطفی به نکاتی در خصوص معیارهای تغییر یافته زنان در انتخاب همسر اشاره دارند. این معیارها، که نشان دهنده تصورات و انتظارات زنان از همسران خود است، با تصویر واقعی مردان در هنگام زندگی خانوادگی تفاوت‌های خود را آشکار کرده و زندگی را دچار مشکل می‌کند. نویسندگان مقاله معتقدند:

تصور زنان از ویژگی‌های همسر مطلوب و به تبع آن رابطه همسری مطلوب و مغایرت آن با الگوهای فرهنگی مردانه است. امروز مؤلفه صمیمیت برای زنان از اولویت و اهمیت بسیار بالاتری نسبت به گذشته برخوردار است و به تعبیری عشق کامل، که شامل تعهد، صمیمیت و شور و اشتیاق است، برای زنان جایگاه ویژه‌ای یافته است؛ اما به نظر می‌رسد در مقابل الگوهای فرهنگی مردانه تغییر محسوسی نسبت به گذشته حاصل نشده است. به این ترتیب، شکاف بین تصور زنان از رابطه همسری مطلوب و الگوهای فرهنگی مردانه، زنان را دچار تعارض بین الگوی ذهنی مطلوب و الگوی عینی موجود کرده و موجب شده رابطه همسری خود را موفق و آرامشگر تلقی نکنند [۳، ص ۱۷].

اشاره به نگاه مردان به زنان، که اغلب در طول زندگی خود مادر و خواهران خود را به‌عنوان زن می‌شناسند و شناخت روشنی از زن به‌عنوان همسر ندارند، این مشکل را تشدید می‌کند. مردان در این تصور نیازها و انتظارات زنان را نمی‌دانند و شیوه ارتباط با آن‌ها را نمی‌شناسند؛ در نتیجه، در برقراری ارتباط با همسر دچار مشکل می‌شوند [همان، ص ۱۶-۱۷].

جین هیلتون (۲۰۰۹) در بررسی خصوصیات زنان فرزندداری که جدا می‌شوند در مقایسه با دیگرانی که باقی می‌مانند معتقد است:

تأکید بر دوگانه مرد نان‌آور و زن خانه‌دار و قدرتی که به هر یک تعلق می‌گیرد متمرکز است. مردان تمایل دارند نقش‌های جنسیتی پایدار بماند، زیرا آن‌ها از این موقعیت منفعت می‌برند. در حالی که زنان تمایل دارند که بیشتر غیرسنتی باشند و بنابراین ازدواج بی‌ثبات یا کم‌ثبات می‌گردد. نقش جنسیتی مردانه به نحو جدی بر ثبات ازدواج تأثیر دارد. هرچه نقش‌ها سنتی‌تر باشد، کشمکش بیشتری با زنان در خصوص برابری وجود دارد [۲۵، ص ۳۱۴].

۳. وجود تفاوت در علل زمینه‌ساز جدایی

هویت، وسترن و باکستر (۲۰۰۶) در بررسی نیم‌رخ اجتماعی آغازگران طلاق به تفاوت زنان و مردان در بحث جدایی اشاره دارند:

زنان و مردان در تجربه و درک ازدواج و طلاق با یکدیگر تفاوت دارند. مردان به‌احتمال بیشتری طرف بی‌خبر و غافلگیر ماجرای جدایی هستند. فرایند جدایی زناشویی، که از سمت زنان آغاز می‌شود، با آغاز این فرایند از سمت مردان تفاوت دارد.

از آنجا که زنان و مردان منابع متفاوتی را وارد ازدواج می‌کنند، پس از طلاق نیز مسائل متفاوتی را تجربه می‌کنند. {از آنجا که} مردان و زنان تجربیات متفاوتی از ازدواج و زندگی خانوادگی دارند، مکانیسم‌های منتهی به طلاق در خصوص تأثیر بر آغازکنندگی زنان و مردان {نیز} تأثیر متفاوتی دارد. زنان کمتر به دلیل ناشادی شخصی بلکه بیشتر به دلیل ناشادی و نارضایتی همسر و تأثیر این وضعیت بر فرزند(ان) آغازگر جدایی هستند [۲۳، ص ۱۱۶۵، ۱۱۶۶ و ۱۱۷۵].

درحالی‌که مردان در هنگام جدایی بیشتر شرایط شخص خود را مد نظر دارند.

روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر مطالعه‌ای کیفی در پی فرایند معنایابی زنان باتجربه ازدواج و جدایی از حیات خانوادگی است. روش منتخب نظریه داده‌بنیاد و رویکرد استفاده‌شده رویکرد سیستماتیک اشتراوس و کوربین است. میدان مطالعه این پژوهش زنان ساکن شهر تهران هستند که تجربه حداقل یک‌بار ازدواج و جدایی را داشته‌اند. شیوه گردآوری داده‌ها در این پژوهش مصاحبه بوده است. در روش سیستماتیک گردآوری از مصاحبه ساختارنیافته آغاز می‌شود و با مصاحبه نیمه‌ساخت‌یافته ادامه پیدا می‌کند [۳۴، ص ۱۲۷ و ۳۱۸].

نمونه‌گیری در این روش از انواع نظری از اقسام نمونه‌گیری متوالی و براساس قاعده انتخاب تدریجی است. محمدپور به نقل از اشتراوس و کوربین (۲۰۰۸) این نوع نمونه‌گیری را خاص روش داده‌بنیاد و باهدف «واکاوی دامنه بعدی شرایط متفاوت که در امتداد با آن ویژگی‌های مفاهیم نیز تفاوت می‌کند» تعریف می‌کند [۱۴، ص ۴۱]. پایه این نمونه‌گیری مفاهیم هستند نه افراد [۲، ص ۲۲۴]. نمونه‌گیری با اشباع پایان می‌یابد، اما اشباع نقطه پایان تحقیق نیست، بلکه بیانگر آن است که محقق همه ابعاد و خصیصه‌های یک مقوله را کامل کرده و می‌تواند به سراغ مقوله بعدی برود [۳۰]. مقوله‌ها زمانی اشباع می‌شوند که داده‌های بینش نظری و ویژگی جدیدی را برای مقوله‌ها آشکار نکنند [۳۴، ص ۱۱۳]. در این پژوهش جامعه آماری کلیه زنان دارای تجربه حداقل یک‌بار ازدواج و جدایی ساکن شهر تهران هستند. تعداد مشارکت‌کنندگان تا مرحله اشباع ۲۸ نفر بوده است. مصاحبه با جلب رضایت مشارکت‌کنندگان و در میانگین زمانی ۶۰ دقیقه انجام شد. پس از انجام مصاحبه، فایل صوتی به متن تبدیل و مراحل کدگذاری باز، محوری و گزینشی و یادداشت تحلیلی انجام شد.

این مطالعه برای تأمین اعتبار مبنی بر آنکه محقق همان چیزی را می‌بیند که با واقعیت تجربی منطبق است و نیز برای دیگران آشکار است از استراتژی «کنترل توسط مشارکت‌کنندگان» استفاده کرده و به دنبال مطلوبیت بازنمایی مفاهیم و مضامین به‌دست‌آمده از منظر مشارکت‌کنندگان بوده است. درواقع پس از رسیدن به مرحله کدگذاری نهایی جهت قراردادن مفاهیم در الگوی نظری، نتایج حاصل در اختیار مشارکت‌کنندگان قرار گرفت و از

آن‌ها خواسته شد دریافت خود را ابراز کنند تا وجه اطمینان‌پذیری اعتبار کیفی تأمین شود. همچنین، در جهت معیار باورپذیری این پژوهش از استراتژی «گفت‌وگو با همتایان» استفاده شده است. به این معنا که در گفت‌و شنود مستمر با افراد صاحب‌نظر و علاقه‌مند به پژوهش، تلاش شد یافته‌های پژوهش مورد بحث و نقاط کور پدیده مطالعه‌شده روشن و حساسیت‌های مفهومی برآمده از آن مجدداً پیگیری شود. به این ترتیب، تلاش شد در نگاه جامع به بررسی فرایند شکل‌گیری معنای زندگی از منظر زنان با تجربه ازدواج و جدایی پرداخته شود.

مشخصات مشارکت‌کنندگان^۱

کد	نام	سن	تعداد فرزند	تحصیلات	شغل	مدت ازدواج	مدت جدایی
۱	الهام	۳۵	۱	کارشناس ارشد ادبیات	معلم	۴	۳
۲	الهه	۳۰	-	دیپلم آزاد هنری	کارمند	۲	۴
۳	زهرا	۳۵	۱	کارشناس ارشد حقوق	وکیل	۴	۲
۴	مینا	۳۰	-	کارشناس ارشد الهیات	خانه‌دار	۶	۳
۵	پرینا	۳۰	-	کارشناس ارتباطات	خبرنگار	۸	۱
۶	بهارک	۳۲	-	ترک دانشگاه	کارمند	۱۰	۲
۷	حمیده	۳۴	-	کارشناس مشاوره	مشاور	۱۰	۳
۸	رقیه	۲۳	-	سیکل	خیاط	۳	۱
۹	رؤیا	۳۸	۲	کارشناس حسابداری	کارمند	۲	۶
۱۰	زهره	۳۷	-	دکترای علوم سیاسی	کارمند هتل	۱	۱۲
۱۱	زینب	۳۵	۱	ارشد حقوق	خانه‌دار	۸	۴
۱۲	سعیده	۲۸	۲	دیپلم	خیاط	۱۰	۲
۱۳	سما	۴۰	۲	دیپلم	آزاد	۱۰	۱۲
۱۴	راضیه	۳۵	-	کارشناس آزمایشگاه	کارمند	۸	۴
۱۵	نسیم	۳۷	-	دکترای علوم اجتماعی	کارمند	۲	۱۷
۱۶	شیمیا	۳۰	-	دیپلم	خانه‌دار	۴	۵
۱۷	لیلا	۳۳	۱	کارشناس زبان	خانه‌دار	۱۲	۲
۱۸	راحله	۲۸	-	کارشناس حسابداری	خانه‌دار	۴	۵
۱۹	فهیمة	۳۳	۱	دکترای علوم اجتماعی	کارمند	۱۰	۱
۲۰	هدیه	۳۵	-	کارشناس زبان	آزاد	۱	۶
۲۱	فرناز	۳۰	-	دانشجوی دکترا	کارمند	۸	۱
۲۲	مرضیه	۴۰	-	کارشناس ادبیات	معلم	۱۰	۴
۲۳	فائزه	۳۳	-	دانشجوی دکترا	کارمند	۱۰	۳
۲۴	مهدیه	۳۳	۲	دیپلم	خانه‌دار	۱۰	۱
۲۵	نرگس	۳۶	۱	دیپلم	خانه‌دار	۱۰	۸
۲۶	مبینا	۵۴	۱	سیکل	خانه‌دار	۲	۳۰
۲۷	فرزانه	۳۲	۱	فوق‌دیپلم حسابداری	کارمند	۱۰	۱
۲۸	سمیه	۳۵	-	دکترای برق	مدرس	۲	۲

۱. برای حفظ حریم شخصی افراد از اسامی مستعار استفاده شده است.

یافته‌های پژوهش

یافته‌های حاصل از گفت‌وگو با مشارکت‌کنندگان این پژوهش در باب فهم زنانه از معنای ازدواج بیانگر مفهوم مرکزی «خروج از سایه» است.^۱ در طی زمان‌های طولانی زنان از عرصه عمومی زندگی دور نگه داشته شدند و تحت تجویزات سنتی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی زندگی کردند. زندگی برای زنان نوعی قرار گرفتن در مسیر و ادامه دادن راهی بود که از گذشته آغاز می‌شد و در آینده نیز ادامه می‌یافت. وقوع تغییراتی در فضای بین‌الذهانی معنا بخش، به مفهوم ازدواج و زندگی خانوادگی، سبب تغییراتی در این مسیر شده و معنای دیگری از زندگی خانوادگی را رقم زده است. در پی این تغییرات، که عمدتاً به مدرنیته مشهور است، فرد در برابر ساختارها موجودیت و هویت مستقلی یافته و مناسباتی از آن خود را رقم زد. مناسباتی که در زندگی بشر سابقه نداشته و او را از قید آنچه از پیش موجود بوده رها کرد و به سمت آنچه می‌خواهد باشد سوق داد. تأثیر این تغییرات در میان جنسیت‌ها متفاوت و پیامدهای مختلفی را نیز ایجاد کرده است. برای زنان این تغییرات به خروج از سایه موجودیت‌های از پیش موجود ختم شده است. در پی این خروج، معنای ازدواج و زندگی خانوادگی تغییراتی به شرح ذیل داشته است:

عوامل علی: اگرچه جنسیت عنصر تعیین‌کننده در معنا و مسیر ازدواج و جدایی است، برخی عوامل بسیار مشترک و تعیین‌کننده در زیست‌جهان هر دو جنس، فهم ازدواج و رقم‌زدن جدایی را سبب می‌شود. در این میان جنسیت فقط اولویت‌ها را تغییر می‌دهد و در غیر آن عوامل در حدی تکرار شونده‌اند که می‌توان آن را مربوط به هر دو جنس شمرد.

۱. مقوله مرکزی این پژوهش پس از مطالعه و طی کردن فرایندهای کدگذاری باز، محوری و انتخابی و بررسی یادداشت‌های تحلیلی ظهور یافت. در انتخاب آن محقق تلاش کرد مفهومی انتخاب شود که جامع و شامل مفاهیمی باشد که در طی فرایند پژوهش و از تحلیل پاسخ مشارکت‌کنندگان به دست آمده بود. خروج از سایه به فرایندی اشاره داشت که زنان در جهت معنا بخشی به زندگی خود، به‌عنوان مقدمه جدایی یا شکل‌دادن معنای جدیدی از زندگی شخصی و خانوادگی، به صورت آشکار و غیرآشکار، به آن اشاره داشتند. برخی به‌صورت واضح به وضعیت موجود برای زنان در خانواده اعتراض کرده، جدایی خود را به دلیل رهایی از این وضعیت دانسته‌اند و زندگی بعدی خود را با توجه به این مفهوم تصور می‌کردند. برخی نیز بدون آنکه آشکارا به وضعیت خود اعتراض داشته باشند به عدم تناسب خود با موقعیت تأهلی در خانواده اشاره داشتند. برخی با عنوان عدم تمایل به زندگی به شیوه مادران خود و برخی دیگر نیز به غافلگیر شدن از حجم نقش‌های تأهلی و محدودیت‌های آن اشاره داشتند. در مجموع، به نظر می‌رسد که زنان در حال تجربه هویتی جدید خارج از سایه فرهنگ تک‌جنس محور فعلی هستند. مقوله مرکزی خروج از سایه به مجموعه این تغییرات اشاره دارد. سیر پدیدارآیی مفهوم خروج از سایه با توجه به مراحل کدگذاری به شرح ذیل بوده است: ورود زنان به عرصه‌های غیرزنانه- ورود امر زنانه به حوزه‌های غیرزنانه- بی‌جنسیت شدن مرزهای زیست- جنسیت‌زدایی از مرزهای زیست‌جهان- شکست مرزهای جنسیت- دوجنسیتی شدن عرصه‌های مردانه- بی‌جنسیت شدن عرصه‌های مردانه: خروج از سایه (سایه‌گستری امر زنانه بر زیست‌جهان).

«ازدواج بحرانی» به شرایطی از ازدواج گفته می‌شود که به دلیلی غیر از فهم ازدواج و درخواست شخص صورت گیرد. به نظر می‌رسد فرد آماده ازدواج، که معمولاً انسان عاقل و بالغی فرض می‌شود، قادر باشد به دلایلی قابل قبول ازدواج کند. هر دلیلی غیر از آن شرایطی را رقم می‌زند که به ازدواج بحرانی و پیامدهای اجتناب‌ناپذیر آن ختم می‌شود. رقم خوردن این شرایط بستری متشنج در روابط خانوادگی پدید می‌آورد که در مشارکت‌کنندگان این پژوهش به جدایی ختم شده است. مسیر ارتباط میان شرایط بحرانی ازدواج و جدایی متنوع است، زیرا وقوع این شرایط در اساس ارتباط و شکل‌گیری هسته‌های مرکزی نگه‌دارنده ارتباط طولانی‌مدت، که لازمه ازدواج است، وقفه و خلل ایجاد کرده است. شرایط ازدواج بحرانی به قرار ذیل است: اجبار خانواده، نمایش قدرت در توان مدیریت، دور مسابقه، اثبات خود، اصرار بیش‌ازحد مرد، فرار از خانواده، تأمین مالی و رهایی از فقر و خانواده آشفته، دلسوزی، ازدواج در سنین پایین، ازدواج از سر ترس، رهایی از خانواده آشفته، عذاب وجدان، لجبازی، نبود دلیلی برای ازدواج‌نکردن و عاشق‌شدن. رابطه انسانی، و به‌ویژه روابط طولانی‌مدتی که درگیر کیفیات سخت‌سنجشی چون عاطفه‌اند، نیازمند بستری هستند که در آن فرد ورود مطمئن و منطقی داشته باشد. اتفاقاتی چون مجبورشدن به ازدواج با فردی که مورد پذیرش زن نیست و او تمایلی به این پیوند ندارد فرد را در شرایطی قرار می‌دهد که همواره احساس کند استقلال و اراده او در تصمیم‌گیری داخل نبوده و او می‌توانسته انتخابی دیگر نیز داشته باشد. در چنین شرایطی و در میان مشارکت‌کنندگان این پژوهش، این خیال مدام باعث آن بود که فرد نتواند به داشته‌های موجود اکتفا و به مدیریت شرایط اقدام کند. حضور دائمی این ندای ذهنی سبب می‌شود فرد مسائل و مشکلاتی را که شاید معمول زندگی‌های دیگر باشد به نحو شدیدتری تعبیر کند و نسبت به آن‌ها عکس‌العمل‌های نامتناسبی نشان دهد. اینکه در میان زوج‌هایی که در شرایط مشابه وارد ازدواج شده و همچنان به زندگی ادامه می‌دهند شرایط به چه گونه‌ای است نیازمند بحثی جداگانه است، اما به نظر می‌رسد ورود بی‌قرار و آگاهی از این بی‌قراری به ازدواج، افراد را به سمت ناخوشایندهای جدی در زندگی سوق می‌دهد.

دسته دیگری از این شرایط بحرانی به شرایط ساختاری و در حیطه سنت، عرف و فرهنگ وابسته است و فرد ممکن است پس از ورود به نهاد خانواده به بحرانی‌بودن شرایط ورود خود آگاه شود. از این شرایط می‌توان به پایین‌بودن سن ازدواج یا قرارگرفتن در دور رقابت با دیگرانی که ازدواج کرده‌اند و همچنین گذشتن از سنین تجویزی ازدواج اشاره کرد. این شرایط سبب می‌شود فرد پس از ورود به ازدواج خود را ناتوان از مدیریت زندگی خانوادگی و نامتناسب با نقش‌های وابسته به آن بیابد. احساس عدم‌کفایت یا حسرت ناشی از پایان‌یافتن فرصت‌های دوران مجردی نیز در تشدید پیامدهای پیش‌گفته، در برهم خوردن آرامش لازم برای زندگی یا بزرگ‌نمایی مشکلات معمول مؤثر است.

دسته سوم این عوامل به وضعیتی بازمی‌گردد که فرد برای رهایی از شرایط نامناسب خانه پدری به ازدواج اقدام می‌کند. ازدواج در این شرایط به جهت همراه‌نبودن طمأنینه لازم برای سنجش معیارهای لازم و ایجاد فضای هیجانی از طرف دیگران به‌ظاهر دلسوز سبب می‌شود فرد از چاله فقر یا آشفتگی خانه پدری به چاه عمیق انتخاب نامناسب دائمی فروافتد. اضافه‌شدن سن کم ازدواج یا تماشای زندگی‌های موفق‌تری که با دقت بیشتر انتخاب شده‌اند به این شرایط دامن می‌زند و پیامدهای پیش‌گفته در بزرگ‌نمایی و واکنش بیش از حد را در پی خواهد داشت؛ عدم تحقق اهدافی که فرد به دلیل آن‌ها ازدواج کرده است.

فرناز، ۳۳ ساله، دانشجوی دکتری و کارمند:

دیگه پیش اومد. وقتی مطرح کردن این‌قدر اصرار کردن و من هم بچه‌مثبت می‌گفتم که اگر گناه کنه، الان مسئول گناهاش منم و حدیث این می‌گه. دیگه باید بالاخره هم باید ازدواج کنی. این هم که بچه خوبیه و با همین ازدواج می‌کنیم.

بهارک، ۳۲ ساله و کارمند:

نزدیک ۲۰ سالم بود. فقط می‌خواستم فرار کنم و این اولین اشتباهم بود. برادرم عرصه رو تنگ کرده بودم. مادرم تهدید می‌کرد. من رو تهدید می‌کرد. باعث شد من تقریباً سنتی ازدواج کنم. می‌دونید چی گفتم. اولین جمله‌ای که من گفتم این بود که بین سریع خونه اجاره کنیم بریم خونه خودمون.

سعیده، ۲۸ ساله، دیپلم، خیاط و دارای یک فرزند دختر و یک فرزند پسر:

من مادرم جدا شده بود. ازدواج مجدد کرده بود. شرایط مالی مون اصلاً خوب نبود. از ازدواج مجدد دو تا بچه داشت. بار این بچه‌ها رو دوش من بود. از لحاظ درس‌خوندن سخت بود شرایط مالی خوب نبود. ولی بعدها فهمیدم اگر اون رو تحمل می‌کردم خیلی بهتر بود.

پریا، ۳۰ ساله و خبرنگار:

بچه بودم. سنم کم بود برای ازدواج، ولی احساس می‌کردم با ازدواج تمام مشکلات زندگی من حل می‌شه. بعد دیدم نه وارد یه فاز دیگه‌ای از زندگی می‌شی. مسئولیت‌ها بیشتر می‌شه ولی اون خواسته‌ای که از ازدواج بود بخش اعظمش گرفتم که آرامش بود و استقلال، ولی یه بخش دیگه که آزارم می‌داد که هر چقدر هم تلاش کردم... نتونستم تحمل کنم و آخر سر هم باعث جدایی شد.

عوامل مداخله‌گر: این عوامل در حکم ساختارهایی هستند که فرد کمتر قدرتی در اختیار استفاده یا رد آن را دارد. اگرچه فرد حدودی از اختیار را در هر ساختار سلبی دارد، در این حوزه فقط قادر است در حیطه‌ای محدود و با قواعد ناشی از ساختار بازی کند. اما درحقیقت در آن شرایط «واقع» شده است. در این شرایط، فرد فقط اجازه ایفای نقش در محدوده خاص و تعیین‌شده وابسته به نقش را دارد و نمی‌تواند در آن شرایط تغییر چشمگیری ایجاد کند.

ازدواج و تشکیل خانواده در فضای سنت رخ می‌دهد. خانواده نهادی دیرپاست که طی زمان‌های گذشته قواعد و قوانین خاص خود را ایجاد کرده است. هویت مستقل این نهاد را سنت تأیید و محافظت کرده است. اگرچه فضای حاضر به سمت مدرنیته و طرد قوانین سنتی میل کرده است، نهاد خانواده همچنان در بستر سنت زنده است. به این ترتیب است که در تصادم میان کنشگر فعالی که داوطلب ورود به این نهاد است، سنت غالب و «بلعنده» است. ابزارهای این بلع، خانواده و جامعه‌ای است که فرد را در شرایطی قرار می‌دهد که بتواند سیطره خود را بر نسل جدید ادامه دهد. تجویز ازدواج در سنین پایین، تصمیم‌گیری به جای عاملان جوان و مدیریت زوج نوپا با توجیه بی‌تجربگی و وابستگی اقتصادی از آن جمله است. این امر سبب می‌شود ازدواج از امری نیازمند تفکر و انتخاب به امری شدنی و بی‌نیاز از تصمیم‌گیری بدل شود.

بهارک، ۳۷ ساله، کارمند:

ده سال زندگی کردیم. هم من خام بودم اشتباه زیاد داشتیم، هم ایشون. اون هم حرکات خام زیاد داشت. چون هر دو تا بچه بودیم، طرفین خانواده‌ها به خودشون اجازه می‌دادن برامون تصمیم بگیرن، نظر بدن. حتی برای پول خرج کردن حتی برای این‌ور اون‌ور رفتنمون. ما خونه لاهیجان خریده بودیم، نمی‌تونستیم بدون اجازه خانواده شوهرم. اصلاً من تنها نرفتم تو آپارتمان خودم تو این ده سال. هیچ‌وقت همیشه باید دو تا ماشین دنبال من می‌بودن چون ما بچه بودیم ما هم اشتباه زیاد می‌کردیم. سنمون زیاد نبود. تجربه نداشتیم. این باعث شد که بزرگ‌ترها زیاد بیان وسط برای ما بزرگ‌تری زیاد بکنن.

در این فضا، ازدواج در «خلأ شناخت» رخ می‌دهد. ازدواج در سنین جوانی و کم‌آگاهی و کم‌شناختی نسبت به ازدواج و تشکیل خانواده، فرایند ازدواج را در اختیار سنت قرار می‌دهد. دخالت نکردن زوج جوان در مراسم و مناسبات آنان را وارد فضایی می‌کند که شناختی از آن ندارند. این فضای خالی با هدفی دوگانه ایجاد می‌شود: تزریق قواعد از پیش موجود در ذهن فرد جوان متأهل و زنده‌ماندن سنت. در این فضا، خانواده به فضای نمایش بی‌کفایتی زوج جوان تبدیل شده و محمل مناسبی جهت دخالت سنت و «سن» ایجاد می‌شود. هر فردی که عدد سنی او بزرگ‌تر از زوج جوان است، اجازه دخالت در حیطة خصوصی زندگی زوج جوان را خواهد داشت. در این میان، ذهن زن جوان دچار خلأ مضاعف شناخت است. تحمیل بار سنگین حفظ آبروی خانواده، واگذاری مسئولیت گرم نگه داشتن فضای خانه و محرومیت و وابستگی‌های حقوقی و اقتصادی سبب می‌شود زن جوان به‌نوعی نابینا وارد نهاد خانواده شود. از آنجا که فضای خانواده همچنان سنتی باقی مانده است، حضور مدرن افراد نیز مانع این امر نخواهد بود. به این ترتیب است که انتخاب‌های شخصی افراد نیز اغلب به دلیل این عامل به شکست برمی‌خورند.

فرناز، ۳۳ ساله، دانشجوی دکتری و کارمند:

می گفتم ازدواجه دیگه چیزی نیست . اصلاً مسئله‌ام نبود هیچ وقت مسئله‌ام نبود. اصلاً نمی‌دونستم این چیزها رو نمی‌فهمیدم. فکر می‌کردم هیچ‌کدوم از این‌ها اهمیتی نداره. چی اهمیت داشت؟ نمی‌دونم فقط فکر می‌کردم من الان این دوست ندارم چی می‌شه. بعد می‌دیدم بزرگ‌ها دانشگاه می‌گفتن عشق بعد از ازدواج به وجود می‌آد و کتاب‌ها که زن مظهر ناز است و چیزهایی که تو کله‌مون می‌کردن. دین و اعتقادات. این قدر آرمانی فکر می‌کردم اصلاً فکر نمی‌کردم پول مهم باشه، کار، موقعیت اجتماعی. اصلاً به این چیزها فکر نمی‌کردم. زندگی خودمون خوب بود. فکر می‌کردم من هم کنار می‌آم اون هم که دوستم داره بعداً درست می‌شه.

مهدیه، ۳۳ ساله، دیپلمه، خانه‌دار و دارای دو فرزند دختر:

پنج دقیقه رفتیم توی اتاق گفت بین من اوضاع مالی خوبی ندارم چون تا حالا جدی به کار فکر نکرده بودم. زندگی‌مون ممکنه هیچی نداشته باشیم. بعد من پیش خودم فکر می‌کردم مگه قرار چی داشته باشیم. خونه که پدر مادرش می‌دن یه موتور هم داره دیگه کار می‌کنه خرج زندگی. اصلاً برام مهم نبود... تقریباً من بین دوست‌هام بین دخترخاله‌هام اولین کسی بودم که ازدواج کردم. کسی نبود که ببینم تجربه به‌دست بیارم که مقایسه کنم. اصلاً هیچی به من نگفتن هیچی... حتی مادرم هم هیچ وقت به من چیزی نگفت. دوست داشت دخترهاش زود ازدواج کنن.

ورود به این محیط ناشناخته سبب برخورد زن جوان با «ساخت‌های ناپیدا»یی می‌شود که به جهت خلأ شناخت متوجه حضور آن‌ها نبوده است. این خلأ، به‌ویژه در عصر انتخابگری حاضر، سبب ناتوانی از مجموعه‌ای دیدن ازدواج و تشکیل خانواده می‌شود. درحالی‌که حقیقت ازدواج مجموعه‌ای از افراد، خانواده‌ها، بسترهای فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و سنتی است. زن جوان حس می‌کند که تنها انتخابگر این عرصه است و فردی که برای ازدواج ملاقات یا انتخاب می‌کند نسخه‌ی مردانه از هویتی است که او از خود می‌شناسد. عدم تناسب پیچیدگی شناخت ضرورت‌های موردنیاز برای ازدواج و ابزارهای سنتی (تحقیقات) و مدرن (ملاقات خارج از خانواده) سبب می‌شود فرد نتواند انتخاب درستی داشته باشد. به این ترتیب است که در مناسبات سنتی و مدرن ازدواج و در خلأ شناخت هر دو این مناسبات، محدودیت‌های ناپیدا به تدریج آشکار می‌شود و فرد را در موقعیت ماندن یا رفتن بر جای می‌گذارد. تغییر مفهوم جدایی از شکست به اشتباه و پی‌جویی فرصت جبران نیز به این موقعیت کمک می‌کند.

زهرا، ۳۰ ساله، وکیل و دارای یک فرزند پسر:

زمان عقد ما مشاوره رفتیم که دو تا نکته گفت. مشاور مذهبی هم بود. گفت حتماً در مورد مسائل اقتصادی به مشکل برمی‌خورید. یکی هم مسائل مذهبی گفت باهات روراست نبوده. جدی نگرفتم به خاطر اینکه اصلاً نمی‌دونستم توی زندگی مشترک تصویری از زندگی مشترک نداشتم. نمی‌دونستم باید از طرف مقابلم توقع داشته باشم. خودم با خودم تکلیفم روشن نبود. جدی نگرفتم، اما بعد از زندگی خیلی خودش رو نشون داد. خیلی پررنگ.

هدیه، ۳۵ ساله، کارشناس زبان و شغل آزاد:

با وجود تمام مخالفت‌های خانواده من برای ازدواج و مهریه و هر چیزی که بود، ولی چون من آدم مستقلی بودم، ده سال بود داشتم تنها زندگی می‌کردم، احساس می‌کردم خودم آقای دانام. احساس می‌کردم خودم همه‌چیز می‌دونم. احساس می‌کردم سبک انتخابم برای ازدواج و همسر و زندگی فرق می‌کنه. هیچ‌وقت مادیات برام معنایی نداشت تو زندگی. مثلاً می‌گفتم مهریه برام اهمیتی نداشت. اون موقع اون‌طوری فکر می‌کردم. اون موقع خیلی برام مهم بود و مثلاً مهریه کم گرفتم. توی خانواده همون شب خواستگاری مخالفت شدیدی روبه‌رو شد. گفتم زندگی شخصی خودمه به کسی ربطی نداره. به من گفتن انتخابته تا روز آخر تنها هستی.

حلقه مؤثر دیگر در شکل‌گیری معنای جدید از خانواده، قرارگیری زن جوان در «موقعیت پرسش» است. رقیب‌دار شدن سنت و ورود زنان به عرصه عمومی سبب تجربه موقعیت‌هایی شده است که پیش از این از زنان دریغ شده بود. تجربه عرصه عمومی و دستیابی به موفقیت در این عرصه و تحرکات عمودی در سلسله‌مراتب اجتماعی، سبب تردید در سلسله‌مراتب تجویزی است که تا پیش از این خدشه‌ناپذیر به نظر می‌رسید. در پی این امر، زنان خواهان تکه‌ای از آن خود در این عرصه و خواستار تعلق امتیاز به قابلیت و نه جنس شدند. در پی این وضعیت، زنان وضعیت تک‌جنسیتی موجود را طرد و از مسئولیت‌های تجویزی خود استعفا دادند و خواهان امکان تصمیم‌گیری در مورد خود شدند. در این وضعیت، ازدواج از امر عالی طبیعی غیرقابل تغییر/ سخت تغییر به سمت امر زمینه‌ای، اجتماعی و تغییرپذیر تبدیل شده و زنان را به ماندن در سایه مردان بی‌میل کرد.

فهیمة، ۳۳ ساله، دکتری علوم اجتماعی، مدرس و دارای یک فرزند پسر:

مدت‌های مدید روش فکر کردم. با چند تا تبصره. من یک پله پیام عقب‌تر و بگم شخصیت مردهای ما استبدادی هست و مردانگی رو تو قدرت می‌بینن نه اقتدار. و اینکه اگر خانواده‌های مذهبی وقتی بحث قوامیت مطرح می‌شه به مشکلی دارن تو تربیتشون. من معتقدم قوامیت مجموعه حقوق و تکالیفه و اگر قراره مردی قوام باشه، باید ویژگی‌هایی داشته باشه که زن بهش تکیه کنه. ما آموزش نمی‌دیم تکالیفشو به پسرانمون. فقط حقوقشو بهشون آموزش می‌دیم. مزایا می‌گیریم که آقا تو می‌تونی زنت رو محدود کنی از خونه بیرون نره. می‌تونی اگه بالای شتر هم هست تمکین کنه، ولی اینکه تو چقدر حقوق مالی... یه بحثی آقای احمدی میانجی داره که زن حق بحران داره... اینکه مرد باید استوانه زندگی‌اش باشه و اینکه این‌قدر مدیریت بحران داشته باشه که زنش بتونه بهش تکیه کنه. نداریم فقط این رو داریم که مرد می‌تونه در مورد رنگ موی همسرش نظر بده و این و اون و رگ خواب خودش درواقع به زن تحمیل کنه و بعدش هم آزادی جنسی داره. تو فرهنگ دینی منظورم نصوص نیست، فرهنگ منبعث از دین این‌ها رو این‌طور برای من خودم معنا می‌کنم که اگر شرایط بحرانی برای

زندگی اتفاق افتاد، اونی که زودتر از همه واکنش تنشی نشون می‌ده مرده نباشه که زنه بتونه بهش تکیه کنه. اگر می‌گیم زنانگی مردانگی ویژگی‌های ذاتی، زن می‌خواد تکیه کنه. به کی می‌خواد تکیه کنه؟ سکان زندگی‌اش رو می‌خواد به کی بسپره؟ به کسی که موتوری می‌پیچیه جلوش نعره‌اش بلند می‌شه و این‌قدر خارج از مدیریت بحران و منطقه که نمی‌تونه احساساتش مدیریت کنه که از هم می‌پاشه. به این می‌خواد تکیه کنه؟ تازه تربیت زنانه و دخترانه ما تربیتی که مدیریت بحرانش قوی‌تر از مردهاست. قبول داری؟ همچنین دختری با این تربیت نمی‌تونه به چنین پسری تکیه کنه. نمی‌شه واقعاً تکیه کرد.

مجموعه این عوامل سبب «چرخش معنایی پیوند و گسست» در ذهن زنانه شد. آنان از امید ساکن به تغییر همسر دست شسته و ترجیح دیگران به خود را متوقف کردند. زنان در این مسیر و در پی اتفاقات پیشین از میان هویت‌های طبیعی زنانه و مادری و هویت اکتسابی همسری، هویت‌های طبیعی را ترجیح می‌دهند و همسری را موقعیت تجدیدشونده تعبیر می‌کنند. این امر مقدمه ایجاد عادت کنار هم آمدن‌ها و جدایی‌های متعدد در برخی از زنان شده است. زنان از تلاش تک‌جنسیتی جهت حفظ زندگی شانه خالی کردند و به تصویر ایدئال زن نقش‌پذیر منفعل معترض شدند.

نرگس، ۳۶ ساله، خانه‌دار، دیپلمه و دارای یک فرزند پسر:

خب بین من احساس می‌کردم بچه شاهد اختلافات ما بود. درد تحمل می‌کرد. دائماً بخواد بینه دو نفر باهم مشاجره می‌کنن. من فکر می‌کردم این خیلی مخرب‌تر از این بود که یکی از ما نباشیم. این درد بی‌عاطفگی عدم وجود والدین شاید خیلی سخت باشه، اما اینکه دو نفر دائماً مدام دعوا کنن خوب نبود. من هم یک زن جوون بودم که هیچ عاطفه‌ای نداشته. خیلی سخت می‌شه دیگه. من خودم نخواستم برای بار دوم جدا بشم. بحث سوختن و ساختن نیست‌ها. بحث ساخته. بعضی‌ها می‌گن ما می‌سوزیم تا ساخته بشه، اما من می‌گم باید ساخته باشم تا دیگران ساخته بشن. دیگران هم ساخته بشن، مهم نیست اینکه من ساخته بشم رشد بکنم با همه مشکلات تو وهله اول برای من مهمه. من که نیومدم کسی رو تغییر بدم. اومدم خودم درست بشم.

«ورود جنسیت‌ها به عرصه زندگی» برآیند عوامل پیش‌گفته است. اما این اتفاق آغاز تنش‌ها و مشکلات متعددی در زندگی خانوادگی می‌شود. حضور جدی و سهم‌خواه زنان به سبب نبود زبان مشترک قابل فهم میان زوجین به سوء تفاهات زندگی دامن زده است. زنان خواهان ایجاد شرایط گفت‌وگو هستند، اما به جهت سابقه و تجربه کم در این زمینه، این اتفاق به‌سختی قابل مدیریت است. زنان و مردان از کلمات مشترک تعبیر مختلفی دارند که این مسئله پیش از ازدواج، در طی زندگی تأهلی و خاتمه آن سبب ایجاد دشواری‌هایی شده است. زنان در حضور پرنرگ، روشن و درخواست خود به همسرانشان به‌عنوان یک همراه نگاه می‌کنند و دیگر برای مردان نقش نان‌آوری صرف قائل نمی‌شوند. در این صورت، انتخاب همسر و زندگی تأهلی دچار

تغییراتی شده است که وضعیت آن برای هر دوی زنان و مردان روشن نبوده و وضعیت برزخمانندی را رقم زده است.

زهره، ۳۵ ساله، وکیل و دارای یک فرزند پسر:

خب اگر این جوری نبود، غیر از این بود اصلاً واقعاً من که ازدواج نمی‌کردم. اگر فکر می‌کردم که این نیازم (عاطفی) هم برآورده نمی‌شه. چون نیاز مالی نداشتم. جایگاه اجتماعی داشتم. هیچ نیاز دیگه‌ای این قدر برام در اولویت نبود و اگر قرار بود این هم برآورده نشه و قرار بود کسی باشم که فقط بخوام سرویس بدم، هیچ وقت ازدواج نمی‌کردم. هیچ مردی اصلاً مردا که می‌آن برای یه دختر مجرد تو اون سن که ما هستیم تجربه ازدواج که ندارند. همسر من آدمی بود که تجربه رابطه پیش از ازدواج هم نداشت. با کسی دوست هم نبوده. جوری نبوده که بخواد خودش رو در رابطه با یک زن محک بزنه. جوری بود که از خودش شناخت نداشته یا من ... چیزی که نگاه کردم این بود که خانواده‌ش نگاه کنم بینم رابطه پدر مادرش با همدیگه چه جوریه. اون چیزی که در ظاهر دیدم پدرشوهرم خیلی هوای همسرش رو داره. هنوزم همین‌طور هست. ضمن اینکه حالت غالب سنتی‌اش رو حفظ کرده. کل اموال پدرشوهرم به نام مادرشوهرمه. خیلی هوایش رو داره و ازش تعریف می‌کنه. گفتم بالاخره این از باباش یک نسل جلوتره به‌روزتره امروزی‌تره. ولی می‌گم اصلاً رفتارهای مثبتی که پدرش داره نداره.

عوامل زمینه‌ای: عوامل زمینه‌ای آن دسته از عوامل هستند که رخداد و بروز آن‌ها خارج از اختیار فرد است، اما میزان تأثیرگذاری آن‌ها مانند عوامل ساختاری بیرونی، تحمیلی و عینی نیست. این عوامل بستری کمتر عینی و بیشتر ذهنی- فردی دارد و بر عملکرد افراد درخصوص ازدواج و تشکیل خانواده تأثیر دارند. انعطاف این دسته از عوامل سبب می‌شود تشخیص آن‌ها با دشواری بیشتری نسبت به عوامل مداخله‌گر همراه باشد، اما این قابلیت نیز در آن‌ها وجود دارد که از طریق آموزش افراد جهت مواجهه یا مدیریت با آن‌ها تأثیر آن‌ها قابل کنترل باشد.

بستر چندبعدی ازدواج دارای زمینه‌ای فردی نیز هست. این زمینه که به نظر می‌آید میان زنان و مردان مشترک باشد بسیار به «تأثیر ماندگار ریشه‌ها» بستگی دارد. ازدواج می‌تواند تحت تأثیر تاریک‌ترین جنبه‌های ذهن افراد شکل گیرد. وقوع جدایی در خانواده مرجع، نبود پدر یا مادر حساس و مراقب، کمبود عاطفه، خشونت، محرومیت‌ها و... می‌تواند در تصویر ازدواج و همچنین انتخاب همسر مؤثر باشد. سرایت اثر نیازهای برآورده‌نشده در زندگی تأهلی سبب می‌شود که افراد بیش از آنکه در پی مصلحت خانواده و نیازهای متقابل باشند به دنبال برآورده کردن نیازهایی باشند که اغلب خود از صورت اصلی آن‌ها آگاهی روشنی ندارند.

بعد اجتماعی که ازدواج در بستر آن شکل می‌گیرد در پی اتفاقاتی که در وضعیت سنت و مدرنیته و تصادم آن‌ها صورت گرفته است سبب شکل‌گیری وضعیتی در زنان شده است که می‌توان از آن به نام «کیفیات بی‌واژه» یاد کرد. این حالت وضعیتی است که در آن فرد

به درستی نمی‌داند که در پی چه چیزی است، اما آگاه است که خواهان وضعیت پیشین نیست. زنان مایل به تکرار نسخهٔ مادران خود از زندگی خانوادگی نیستند، اما در بستر تصمیم‌مدامی که مدرنیته رقم می‌زند قادر به صورت‌بندی جدیدی نیز از آن نیستند. اعتراضی که اغلب مردان به این وضعیت زنان دارند و سرگردانی زنان از نبود معیار روشن ناشی از این وضعیت است.

«اصالت عاطفه و رابطه» بستر جدی اتفاق ازدواج در میان زنان است. این ماجرا که در پی صنعتی‌شدن و خشن‌شدن عرصهٔ عمومی و محدودشدن فعالیت اقتصادی زنان صورت گرفته است در زمان اخیر به نحو جدی‌تر مورد توجه قرار گرفته است. تأکید بر نقش همسرانه و مادرانهٔ زن و اصرار بر فداکاری زنانه سبب شده است که زنان در سطح بالاتری از روابط انسانی قرار گیرند. این حجم از تعلق داشتن به دیگران (همسر و فرزندان) سبب شده که زنان انتظار داشته باشند از سمت شوهران خود تأمین عاطفی شوند. اما عدم تناسب این نیاز با فضای ذهنی مردانه و ساختار خانواده، که کارکردهای روشن و مشخصی را برآورده می‌کند، سبب نارضایتی زنان از زندگی تأهلی شده است. این امر از سطح فرد زنانه فراتر رفته و به ذهنی‌شدن امر عینی منجر شده است. این وضعیت در چنین موقعیت نوظهوری، تصویر و خواست زنان از ازدواج را به موقعیت نامشخصی برای زنان و همچنین مردان تبدیل کرده است.

زینب، ۳۵ ساله، شاغل، کارشناس ارشد حقوق و دارای یک فرزند دختر:

با این تفاوت که شناخت من از خودم روحیه‌ام جامعه‌ام متفاوت شده، نسبت به گذشته و فرق کرده و کامل‌تر شده. بنابراین به لحاظ اصولی خیلی نمی‌گم دچار تحول شدم، ولی مطمئناً بسیار بسیار کامل‌تر شده. به حدی که قابل قیاس نیست. اشرافم به شرایط روحیاتم و نیازها حتماً حتماً تحت تأثیر دیدگاه منه. نه من هرکس دیگه‌ای با توجه به دیدگاه‌ها سعی می‌کنم تصمیم بگیرم. حتی اگر دیدگاه‌هاش زیر پا بذاره، باز حداقلی از تأثیر رو داره. صد در صد تأثیر می‌گیره و حتی الان خوشحالم به خاطر دیدگاهی که دارم راضی‌ام. ولی خب شرایطم سخت می‌کنه. وقتی شناخت بالا می‌ره، انتخاب هم سخت می‌شه به نسبت گذشته که فرض کنید چهارتا معیار بود برای زندگی خوب الان مثلاً صدتا فاکتور در نظر می‌گیری برای اینکه وارد زندگی مشترک بشی. اون چهارتا چیزی بود که من عملاً آموخته بودم از اطرافم که نگاه کن به سلامت خانواده به مسائل مذهبی نماز کارش چی هست ادبش چجوریه. اون حد تعریفی از مذهب که الان متفاوتیه. تعریفی از ادب و حرمت داشتیم که الان متفاوتیه حتی همون چهار فاکتور اون موقع هم بگم الان می‌خوام بهش هزاران بطن پیدا کرده برای خودش از اون حالت صوری و اولیه و بچگانه دراومده و پخته شده. هم کمیت‌ها عوض شده هم کیفیت‌ها. مثلاً من اون موقع به چیزی به عنوان جذابیت فکر نمی‌کردم. فکر می‌کردم هر چیزی که خوبه به‌ناچار به روزی برای من جذاب خواهد بود؛ درحالی که بعد فهمیدم نه جذابیت وقتی به وجود می‌آد که جهان‌های ما شبیه به هم باشه.

استراتژی‌ها: در پی وقوع این وضعیت نامشخص، زنان تلاش دارند خود را از «گذشته تهی»

کنند و صورت جدیدی از زندگی خانوادگی را رقم زنند. طرد نسخه‌های سنتی و پیشینی از ازدواج و تلاش برای پیگیری نسخه فردی در پی این عامل ذهنی اتفاق می‌افتد. زنان همچنین گستره نقش و تکلیف عاطفی خود را محدود و به «صرفه‌جویی عاطفی» در زندگی تأهلی اقدام می‌کنند. آنان تلاش می‌کنند سرمایه عاطفی خود را در موقعیت‌های امن و مطمئن جای‌گذاری کنند و در این مسیر به لغو امتیاز صبوری در زندگی دست می‌زنند. زنان تمایل چندانی به سکوت مداوم و انعطاف بیش از توان در برابر رخداد‌های زندگی خانوادگی نشان نمی‌دهند. بالا رفتن سرمایه اقتصادی و اجتماعی زنان در پی استقلال نسبی اقتصادی و پذیرفته‌شدن توانمندی آنان در سطح اجتماعی، زمینه‌ساز این راهکار و خروج زنان از زندگی تأهلی است. زنان در پی «نمایش جنسیتی حضور» خود در خانواده خواهان «رفع موانع صمیمیت» از جانب مردان و مشارکت آنان در این بعد از زندگی خانوادگی هستند.

زینب، ۳۵ ساله، کارشناس ارشد حقوق، شاغل و دارای یک فرزند دختر:

من از پیرزن‌ها و این‌ها خیلی چیزها می‌پرسم. بیشتر اینکه از الانی‌ها می‌پرسم چون الانی‌ها رو می‌تونم حدس بزنم یا درک کنم، ولی اون‌ها را من نبودم. خیلی می‌پرسم. می‌بینم اصلاً کتکی که هر روز به خاطر چایی نوش جان می‌کرده خیلی رضایت داشته. مرد هم حق خودش می‌دونسته زندگی هم کردن. اما حقیقت اینه که زندگی خوبی نکردن. دلشون هم خوش بوده‌ها. صبح که مرده می‌رفته سر کار این‌قدر همسایه و تو کوچه و ده تا بچه و اصلاً یادش می‌رفت یک شوهر ظالم داشته. وقتی دلش خوش بوده دیگه مشکل چیه؟ اون هم سبکی بوده. اون دلخوشی بیشتر می‌پسندید یا اینکه جدا بشی و سراغ سرنوشت خودت که دو روز زندگی اون‌طوری که دوست داری و در شأن و کرامت هست خوش باشی؟ من این رو انتخاب می‌کنم. عین اینکه یه بچه رو هر روز بزنی و یه بستنی بدن راضی بشه. اون رضایت در شأن و کرامت بشر نیست. اگرچه رضایته. تو زندگی من بی‌توجهی عاطفی (بزرگ‌ترین مشکل من بود). و گاهی عدم حفظ حرمت در کلام. مثلاً راحت هر شوخی بکنه تیکه بندازه. عدم حفظ کرامت زن در گفتار و رفتار که درد زیادی داشت. یعنی واژه‌های رو در دایره لغت سلکت کنی که مطمئن باشی بهترین واژه‌ست. در بدترین حالت سخت‌ترین حالت این رعایت بشه همه چی حله، ولی این نبود و من شوکه می‌شدم. مثال یعنی من حالم بده، به فرض می‌گه چته؟ نمی‌گه عزیزم چی شده؟ می‌تونیم باهم حرف بزنین. یکی دیگه اینکه می‌دیدم با تمام این بی‌توجهی‌ها وقتی حرف از طلاق می‌شد، نه تلاشی نه حتی اینکه حرفت چیه یا قراری بذاریم یا اینکه ما بچه‌ای داریم. نه اینکه پیش مشاوره بریم. اینکه اگر می‌خوای بری تنها برو اگر لازم داری، تنها برو من مشکلی ندارم. اصلاً این عدم تلاش مسئولیت روحی و عاطفی نسبت به خانواده من رو به‌شدت شوکه می‌کرد. جالبه که آخرش هم می‌گه من با تو خوبم، دوست دارم. می‌مونی بمون نمی‌مونی نمون.

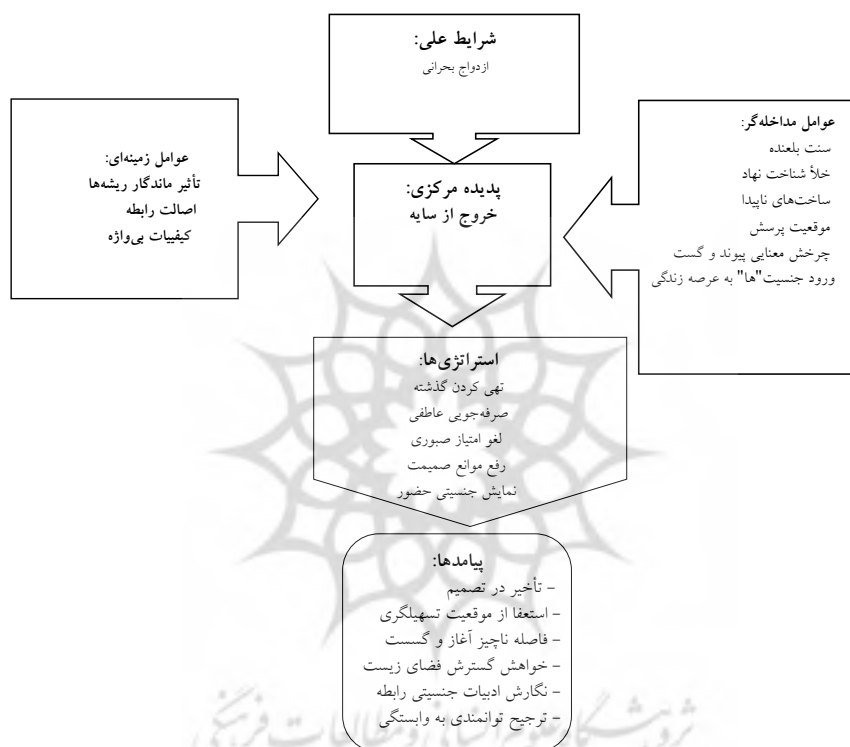
پیامدها: برآیند همه عوامل پیش‌گفته برای زنان در سه مرحله پیش، حین ازدواج و آغاز

تفکر جدایی در تصمیم‌گیری خلاصه می‌شود. آنچه بی‌قراری زنانه و رو به افزایش در خروج از زندگی تاهلی به نظر می‌آید، در حقیقت خود، حائز موقعیت تصمیم‌سازی در این باره است. پیش از ازدواج زنان با توجه به همه مسائل پیش‌گفته و در ظهور نوعی آگاهی به «تأخیر در تصمیم به ازدواج» دست می‌زنند. نمود عینی این تصمیم در افزایش سن ازدواج زنان قابل مشاهده است. تردید در ورود به نهادی که آمار خروج از آن بالا و بالاتر می‌رود سبب می‌شود زنان زمانی را برای پیگیری خواست‌های شخصی و توانمندسازی اقتصادی خود صرف کنند و پس از آن با قدرت بیشتری وارد ازدواج شوند. آنان پیش از ازدواج «به ترجیح توانمندی به وابستگی» اصرار دارند. زنان در حین زندگی خانوادگی از «موقعیت تسهیل‌گری خود استعفا» داده و دیگر نقش سنگ‌زیرین آسیا را ایفا نمی‌کنند. آنان خواهان مشارکت مردان در حل مسائل اند و از صبوری و سکوت به شیوه مادران خود خودداری می‌کنند. این موقعیت ناشی از «خواستش گسترش فضای زیست» است. زنان به محدوده جنسیتی تعیین‌شده فرهنگی-اجتماعی خود قانع نیستند. آنان به واسطه نمایش و اثبات توانمندی خود، خواهان حضور پررنگ‌تر و گسترده‌تری در عرصه زندگی خانوادگی اند. به واسطه این مطالبه، زنان «نگارش ادبیات جنسیتی رابطه» را پیش می‌گیرند. در این نگارش، زندگی دیگر حول محور یک جنس (مرد) نمی‌گردد، بلکه دوجنسیتی (مرد-زن) می‌شود. در این عرصه، اگرچه عنصر عاطفه و خواست احساسی زنان نقش مؤثری ایفا می‌کند، مشارکت در تصمیم‌گیری‌های جدی زندگی همانند فرزندآوری، تعداد فرزندان، خرید خانه و... نیز نمود دارد. اما بروز کیفیات سخت‌سنجش زنانه به دلایل پیش‌گفته در مقابل خواست آشکار نهاد خانواده از زنان (و مردان) قرار دارد و سبب شده است که زنان در موقعیت برزخ‌گونه «فاصله ناچیز آغاز و گسست» زندگی را تجربه کنند: زندگی‌هایی که هنوز آغاز نشده تمام می‌شوند.

نسیم، ۳۷ ساله، دکتری علوم اجتماعی و کارمند:

مردها هر چیزی که موقعیتشون رو به خطر بندازه به راحتی فراموش می‌کنن. به نظرم هیچ درک عمیقی از محبت ندارند. اصلاً نگران این نیستن که کارشون یا حرفشون چه بر سر کس دیگری می‌آره. موجودات محدود و کوچک و بی‌ملاحظه و خودخواهی هستن. یعنی این‌طور تربیت می‌شن. خیلی شبیه به هم خیلی قالبی. در تمام این مردهایی که دیدم این ماجرا تکرار شده. ما زن‌ها در عشق و محبت ریشه می‌دیم. می‌گستریم. سبز می‌شیم. قوت می‌گیریم. این خاصیت ماست. خاصیت یک عشق و محبت سالم. به نظرم مردها عشق رو نمی‌فهمن. محبت رو نمی‌فهمن. از سطح و حد زنانه و مردانه بالاتر نمی‌رن. اما زن‌ها عشق رو انسانی می‌بینن. فراتر از خودشون. حداقل من این‌طور می‌بینم. زمانی که وجود طرف مقابل با همه متعلقاتش محل توجه و نگرانی تو باشه. مردها گلدون می‌خوان، اما باغچه و باغ و جنگل نمی‌خوان. بی‌توجه و بی‌تفاوتان و این رو هم حسن خودشون می‌دونن. موجودات تک‌بعدی که تنها بیرون و ظاهر براشون مهمه. موجودات وابسته‌ای که شخصیت مستقل ندارن و نیاز به تأیید

بیرونی برای احساس اهمیت دارن. آدم‌های ترسویی که قدرت ورود به سرزمین ناشناخته روابط انسانی رو ندارن. یعنی توانش رو ندارن. برای این خودشون رو آماده نمی‌کنن. پول درآوردن و مدرک گرفتن براشون ساده‌تره تا خوشحال کردن یک فرد. لذتی نمی‌برن از این ماجرا چون لذت‌های عمیق رو نمی‌خوان. چون پرسش‌های عمیقی رو باید جواب بدن. اینه که به سطح و ظاهر راضی می‌شن. زندگی‌های کم‌عمقی دارن. معمولاً کم‌بصیرت‌ان.



نمودار پارادایمی فرایند شکل‌گیری فهم زنانه از ازدواج

بحث و نتیجه‌گیری

بررسی معنای زندگی از نظر زنانی که تجربه ازدواج (ها) و جدایی (ها) را دارند بیانگر آن است که آنان در حال تجربه و گذار از مفهوم نقش اکتسابی به نقش طبیعی‌اند. هویت سه‌گانه زنانگی، همسری و مادرانگی، که تا پیش از این به مجموعه آن‌ها برای احساس تمامیت و کمال نیاز بود، اکنون در حال تغییر جایگاهی هستند. زنان که تا پیش از این برای پذیرفته‌شدن در گروه معتبر بزرگسالان نیازمند تجربه همسری و نگاه‌داشت آن در هر شرایطی بودند [۱۲، ص ۲۰]

اکنون جدا می‌شوند و با/ بی‌فرزند خود به زندگی ادامه می‌دهند. محقق در پژوهشی با عنوان «تجربه مادرانه از جدایی؛ پژوهشی داده‌بنیاد (۱۳۹۶)» [۱۱] به این نکته دست یافت که مادران، برخلاف باور رایج در خصوص انتخاب هویت مادری، برای باقی‌ماندن در زندگی‌هایی که آن را ناخوشایند می‌یابند، اکنون فرد خود (هویت زنانه) و پس از آن هویت مادرانه را انتخاب می‌کنند. آنان در لحظه «خاموشی موقت» نقش همسری و منزلت مادری خود را فراموش و بر هویت زنانگی خود تمرکز می‌کنند. معنای این تمرکز و فرایند آن در ذهن زنان فرزنددار را می‌توان به کاهش ضریب اولویت نقش‌های اکتسابی تجدیدپذیر (چون همسری) به نفع موقعیت‌های طبیعی چون مادرانگی و زنانگی تعبیر کرد. زنان برخلاف باور رایج، خود را بر نقش‌ها و تکالیفی که تا پیش از این برعهده آنان بوده است ترجیح می‌دهند.

نتایج پژوهش حاضر به نحو مبسوط‌تری به این مسئله اشاره دارد. مشارکت‌کنندگان این پژوهش در تجربه‌های متنوع خود به تصورات مشترکی درباره زندگی تأهلی پیش از ازدواج، در طی دوران تأهل و تجربه نقش همسری-مادری و تصمیم‌گیری‌های اشاره داشتند که مسئله اولویت‌یافتن و انتخاب خود (هویت زنانه) را بیش از پیش روشن می‌کرد. نمود بارز آن در مقوله مرکزی پرتکرار این پژوهش «خروج از سایه» است. زنان در خروج از سایه روشن تکالیف و نقش‌های از پیش موجود در حال تجربه فضایی هستند که به دلیل جدید بودن آن، فاقد چارچوب و ساختار مشخص بوده و بنابراین در موقعیت آزمایش و خطاست. این فضا و مختصات آن زنان امروز را دچار سرگشتگی در معیارهای انتخاب می‌کند که در نتیجه آن دشواری‌هایی را برای آنان، طرف دیگر رخداد ازدواج (مردان) و نهاد خانواده ایجاد کرده است. زنان خود نیز تصویری روشن از این فضا ندارند و تنها احساس می‌کنند آنچه را تا کنون با عنوان زیست تأهلی می‌شناسند نمی‌خواهند؛ اما به نحو آگاهانه از صورت‌بندی آنچه خواهان آن هستند نیز ناتوان‌اند.

آنچه زنان را وامی‌دارد تا در عین احساس دلهره از ازدواج به این موقعیت گام نهند، هنجارهای الزام‌آوری است که همچنان از زمان‌های پیشین آنان را به ایفای نقش در برابر جامعه به عنوان بزرگسالان مسئول تشویق می‌کند. زنان با وجود آنکه برای خود اولیوی بیش از گذشته قائل‌اند و آن را در ادامه تحصیل، اشتغال و عاملیت در انتخاب همسر نشان می‌دهند، متوجه فشار ساختاری جهت تجربه این مرحله از بزرگسالی نیز هستند. محدودیت‌های زندگی برای زنان تنها جز در برخی کلان‌شهرها و همچنین نیاز زنان به دوست داشتن و دوست داشته شدن و تجربه مادری و فرزندآوری آنان را به سمت تشکیل زندگی خانوادگی می‌برد. زنان در چنین فضایی به تصمیم‌گیری اقدام می‌کنند و انتظار دارند تغییرات آنان در حوزه زندگی فردی اجتماعی و سرمایه‌های حاصل از آن از منظر جامعه و مردان به رسمیت شناخته شود. این امر در کنار اهمیت‌یافتن تجربه روابط صمیمانه و فضای تسهیل‌کننده خانواده جهت خودشکوفایی، در پی فراگیر شدن آموزه‌های مدرن مبتنی بر فردگرایی، زنان را با تصویری از زندگی خانوادگی وارد این

نهاد می‌کند که پس از ورود به آن درمی‌یابند در مورد آن مرتکب اشتباه شده‌اند. در این تصادم، آنچه آشکار می‌شود آنکه نهاد خانواده در برابر این حجم از فردگرایی و روابط صمیمانه، که زنان در پی آن اقدام به ازدواج می‌کنند، انعطاف به خرج نداده و اصولاً این نهاد در جهت تکالیف بسیار مشخص، روشن و جدی ساختار یافته است؛ تکالیفی چون تأمین اقتصادی، تأمین نیاز جنسی و حفظ اخلاق عمومی، فرزندآوری و جامعه‌پذیر کردن فرزندان به‌عنوان نسل تحویل‌گیرنده ارزش‌ها و هنجارهای موجود. فضای خالی میان این تکالیف روشن را «صمیمیت در مسیر» پر می‌کند. برخلاف زندگی‌های امروزی که صمیمیت به‌عنوان مقدمه و دلیل تشکیل زندگی تلقی می‌شود و خطر این ماجرا را به همراه دارد که آرام‌گیری عواطف، که خاصیت ذاتی این حوزه از احساسات است، و برآمدن حقیقت زندگی فرد را نسبت به تصمیم خود دچار تردید و دلسردی کند.

درنهایت، می‌توان وضعیت معنایی ازدواج و زندگی خانوادگی از منظر زنان را به صورت گزاره‌های ذیل بیان کرد: اهمیت یافتن عاطفه و روابط صمیمانه و رشد شخصی در ازدواج در پی رهایی یا امکان رهایی از وابستگی اقتصادی به مردان و توانایی تأمین نیازهای مالی؛ ورود فردی و نادیده گرفتن تقسیمات و نقش‌های جنسیتی از پیش موجود در نهاد خانواده که اساس آن را در زن و شوهری و تکالیف مربوط تعریف می‌کند؛ تعارض و عدم تناسب نهاد خانواده با تقاضاها، تصورات و انتظارات زنان؛ غفلت و به رسمیت نشناختن تغییرات هویتی، نقشی و فردی زنان از جانب مردان و درنهایت تصادم دنیای زنانه و مردانه در فضای تأهلی و همسری. این تصادم به جهت ناتوانی زوجین از مدیریت حل مسئله و راهکارهای گفت‌وگو به از هم گسست زندگی‌های تأهلی ختم می‌شود. عاملیت بیشتر زنان نسبت به مردان در این حوزه را دلایل پیش‌گفته درخصوص تغییرات ذهنی، اجتماعی و حقوقی توجیه می‌کند. درنهایت، این پژوهش راهکاری به سبک و سیاق پژوهش‌های پیشین ندارد و این نوشتار را مقدمه دو پژوهش دیگر می‌شمارد که یافته حاصل از آن‌ها بتواند موزاییک معنایی دشواری‌های موجود در زندگی خانوادگی را تبیین کند. نخست مطالعه معنایی مواجهه مردان در به رسمیت نشناختن تغییرات حوزه زنان و دوم مطالعه معنایی تصورات نوظهور با محوریت عاطفه و نادیده‌گیری الزامات و اقتضانات ناشی از تک‌بعدی انگاشتن ازدواج از جانب زنان.

منابع

- [۱] آزادارمکی، تقی (۱۳۹۳). *خانواده ایرانی*، تهران: علم.
- [۲] آزادارمکی، تقی (۱۳۹۵)، *تغییرات، چالش‌ها و آینده خانواده ایرانی*، تهران: نشر تیسرا، چاپ اول
- [۳] اشتراوس، آنسلم؛ کوربین، جولیت (۱۳۹۴). *مبانی پژوهش کیفی: فنون و مراحل تولید نظریه زمینه‌ای*، ترجمه ابراهیم افشار، تهران: نی.

- [۴] باستانی، سوسن؛ گلزاری، محمود؛ روشنی، شهره (۱۳۸۹). «طلاق عاطفی: علل و شرایط میانجی»، فصل‌نامه بررسی مسائل اجتماعی ایران، ش ۳.
- [۵] بک گرنسهایم، الیزابت (۱۳۸۸)، خانواده در جهان امروز، ترجمه افسر افشار نادری و بیتا مدنی، تهران: پایا کرج.
- [۶] بک، اولریش (۱۳۸۸). جامعه جهانی در مخاطره، ترجمه محمدرضا مهدی‌زاده. تهران: کویر.
- [۷] جمشیدیها، غلامرضا؛ صادقی فسایی، سهیلا؛ لولآور، منصوره (۱۳۹۲). «نگرش جامعه‌شناختی بر تأثیر فرهنگ مدرن از منظر جنسیتی بر تحولات خانواده در تهران»، نشریه زن در فرهنگ و هنر، ش ۲.
- [۸] چپل، دیوید (۱۳۸۸). خانواده‌ها در دنیای امروز، ترجمه محمدمهدی لبیبی، تهران: افکار.
- [۹] شکرپیگی، عالییه؛ علی‌امید، احمدی؛ ابراهیمی منش، مریم (۱۳۹۵). «بازنمایی معنایی ماهیت زندگی زناشویی در ازدواج‌های ناموفق»، فصل‌نامه زن و جامعه، ش ۲.
- [۱۰] صادقی فسایی، سهیلا؛ ایثاری، مریم (۱۳۹۴). «مطالعه جامعه‌شناختی سنخ‌های طلاق»، مسائل اجتماعی ایران، ش ۱.
- [۱۱] صادقی فسایی، سهیلا؛ عرفان‌منش، ایمان (۱۳۹۵). گفتمان‌ها و خانواده ایرانی: جامعه‌شناسی الگوهای خانواده، پس از مناقشه‌های مدرنیته در ایران، تهران: دانشگاه تهران.
- [۱۲] عرب خراسانی، سمیه؛ غیاثوند، احمد (۱۳۹۶). «تجربه مادرانه از جدایی؛ پژوهشی داده‌بنیاد»، مطالعات روان‌شناختی-اجتماعی زنان الزهراء، ۱۵(۴).
- [۱۳] قانع‌راد، سید محمدمبین (۱۳۹۶)، زوال پدرسالاری؛ فروپاشی خانواده یا ظهور خانواده مدنی، تهران: نقد فرهنگ.
- [۱۴] لبیبی، محمدمهدی (۱۳۹۳)، خانواده در قرن بیست و یکم، تهران: علم.
- [۱۵] محمدپور، احمد (۱۳۸۲). روش تحقیق کیفی (ضد روش ۱)، تهران: جامعه‌شناسان.
- [16] Amato, Paul R. & Previti, Denise (2003). "People reasons for divorcing: Gender, social class, the life course and adjustment", *Journal of family issues*, Vol.24(5), PP 602-626
- [17] Chafetz, Janet Saltzman (2006). *Handbook of the sociology of gender*. Springer. United States of America
- [18] Charmez, K. (2006). *Counstructing Grounded theory: a practical guide through qualitative analysis*. Los Angeles: Sage Publication.
- [19] Cherlin, Andrew J. (2004). "The deinstitutionalization of American Marriage", *Journal of marriage and family*, No. 66. PP 848-861
- [20] Corbin, Joliet, & Strauss, Anslern L. (1990). "Grounded theory research: procedures, canons, and Qualitative criteria", *Qualitative sociology*, Vol.13 (11), PP 3-21.
- [21] Eidelson, Roy J. & Epstein, Norman. (1982). "Unrealistic beliefs of

- clinical couples: Their relationship to expectations, goals and satisfaction”, *The American Journal of Family Therapy*, Vol, 9(4), PP 13-22.
- [22] Giddens, Anthony, Pierson, Christopher. (1998). *Conversations with Anthony Giddens Making sense of modernity*, Polity Press in associated with Blackwell publisher.
- [23] Hall, Scott S.(2006). “Marital Meaning: Exploring Young Adults’ Belief Systems about Marriage”, *Journal of Family Issues*, Vol 27(10), PP 1437-1458.
- [24] Hewitt, Belinda; Western, Mark, Baxter, Janeen. (2006). “Who Decides? The Social Characteristics of Who Initiates Marital Separation”, *Journal of Marriage and Family*, Vol. 68, PP 1165-1177.
- [25] Hite, Shere. (1989). “Women and Love: A Cultural Revolution in Progress”, *United States of America*, PP 139-169.
- [26] Hilton, Jeanne M. & Anderson, Tamaral (2009). “Characteristics of Women With Children Who Divorce in Midlife Compared to Those Who Remain Married”, *Journal of Divorce & Remarriage*, 50, PP 309-329.
- [27] Larson Jeffry H., Holman, Thomas B. (1994). “Premarital Predictors of Marital Quality and Stability”, *Family Relations*, Vol. 43(2), PP 228-237.
- [28] Lasch, Christopher. (1976). “The Family as a Haven in a Heartless World”, *Salmagundi*, No. 35, PP 42-55.
- [29] Lopata, Helena Znaniacka (2006). Gender and social role. Handbook of the sociology of gender. Springer. United States of America.
- [30] Marks, Stephen R.(1989). “Toward a Systems Theory of Marital Quality”, *Journal of Marriage and Family*, Vol.51(1), PP 15-26.
- [31] Morse, j. (2007). *Sampling in Grounded theory*. In A. Bryant & K. Charmez (Eds). The Sage Handbook of Grounded Theory (PP 229-245). Los Angeles: SAGE Publication Ltd.
- [32] Oesterle, Sabjna, Hawkins J. David, Hill, Karl G., Bailey A. Jennifer. (2010). “Men’s and Women’s Pathways to Adulthood and Their Adolescent Precursors”, *Journal of Marriage and Family*, Vol. 72, PP 1436-1453
- [33] Roseman, barich Rachel; Bielby, Denise D.(1996). “Rethinking marriage change and stability in expectation 1967-1994”, *Journal of Family Issues*, Vol. 17(2), PP 139-169
- [34] Corbin, Joliet, & Strauss, Anslem L. (1990). “Grounded theory research: procedures, canons, and Qualitative criteria”, *Qualitative sociology*, Vol.13 (11), PP 3-21.
- [35] Charmez, K. (2006). *Counstructing Grounded theory: a practical guide through qualitative analysis*. Los Angeles: Sage Publication.